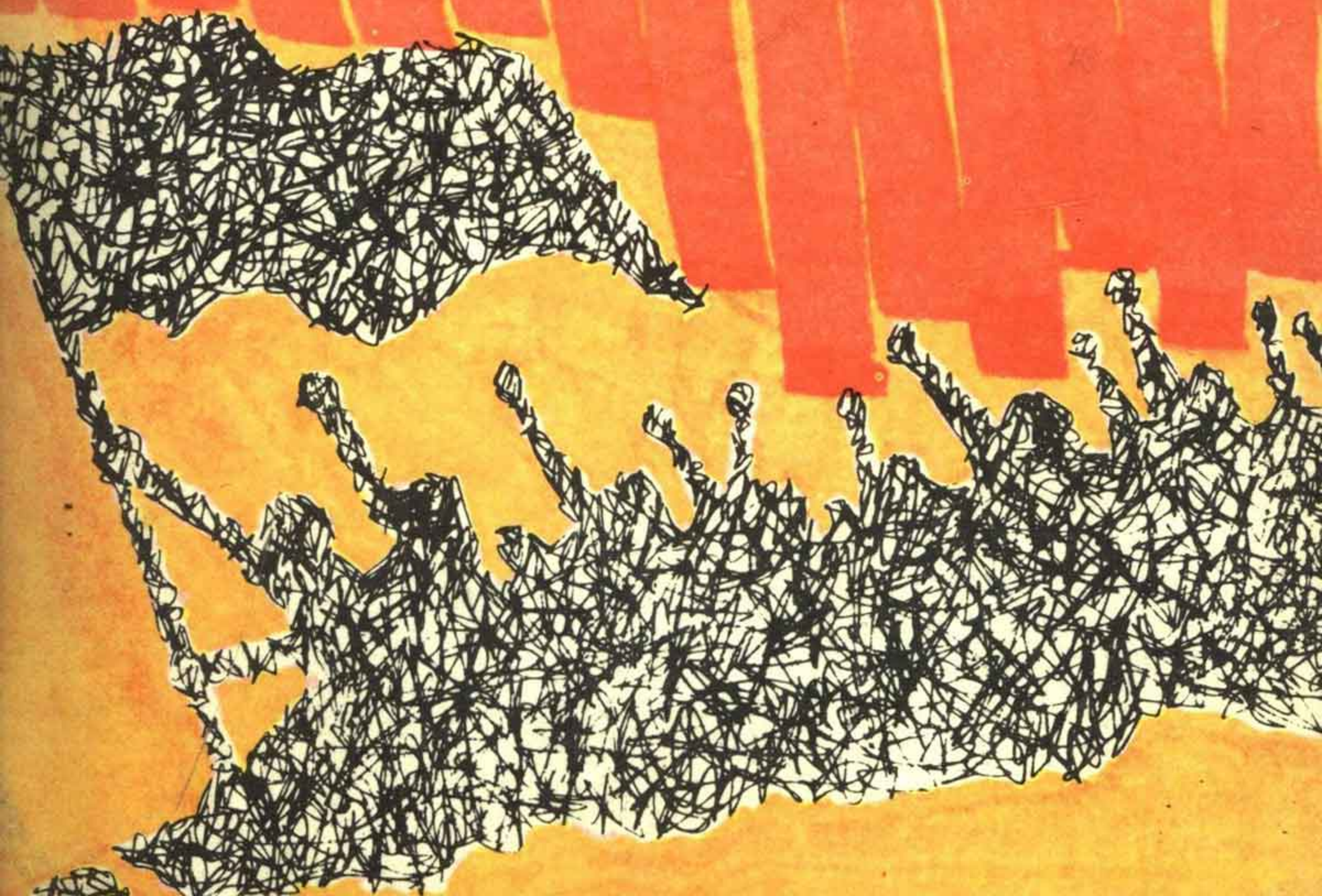


# انقلاب پروردگار



تقدیم به :

"ابا صالح المهدی"

که مشتاقانه چشم براهش دوخته ایم . تا که ساعت

ظهور فرا رسد .

و آنگاه خویش را با دست پر ،

منتظری یابیم که

در "میقات ظهور" به "میعاد نور" آمده است تا

"جاء الحق" را نظاره گر باشد و "زهق الباطل" را .

انقلابگر پیروز

شریعت پناهی ، مسعود

چاپ اول : پانزدهم شعبان ۱۳۹۹ قمری

تیراژ : ۲۰ هزار جلد

چاپ : پنگوئن

نشریه مسجد صدریه

۳	آغاز راه
۷	میلا د
۹	ضرورت اجتماعی رهبر
۲۱	خدا در مفهوم رهبری
۳۱	انقلابگر پنهان
۴۸	حماسه، امید و انتظار
۶۳	در میقات ظهور

# آغاز راه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ  
أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ .

تاریخ بشریت ، شاهد انقلابات بیشماری بوده و هست  
که نمی توان ادعا کرد تمامی آنان بسود بشر تمام شده اند  
زیرا صرف تحول و زیر و رو کردن وضع یک جامعه نمیتواند  
ملاک درستی و برتری یک نهضت باشد . چه بسا قدرتمندانی  
که به اسم عدالت و حمایت از محرومان انقلاب کرده اند  
ولی در حقیقت نهضت آنان هدفی جز تحکیم قدرت  
ایشان نداشته است .

حقیقت این است که تنها "شکل زیر بنا و محتوا و هدف یک انقلاب است که میتواند ملاک تشخیص سود و زیان آن باشد".

به شهادت تاریخ، یگانه نهضتی که از هر عیب و نقص مبرا بوده و صد در صد بِنفع توده های مردم تمام شده، نهضت انبیاء بوده است، چرا که زیر بنای آن توحید، محتوای آن عدالت و هدف آن، حکومت الهی و رهائی مستضعفین از سلطه سلطه جویان و قید و بند زورجویان میباشد. یعنی حکومتی که خداوند اراده فرموده و میراثی که باید به اهلش برسد. آری، رهبران الهی برای خود چیزی نمیخواهند، و هدفی جز سعادت بشر ندارند، دعوت آنها دعوت بسوی کمال معنوی و ارزشهای والا و صداقت مطلق است. مفاهیمی که همه سعادت‌ها بر پایه آن بنا شده اند.

از سوی دیگر مشاهده میکنیم که تا کنون دامنه انقلاب هیچیک از پیامبران همه جهان را فرا نگرفته است، بلکه گسترش هر کدام بنحوی، از نظر زمانی یا مکانی محدود بوده و از جنبه تکوینی یا تشریحی عمومیت نیافته است. این واقعیت — جهانی شدن — در مورد دین مقدس اسلام نیز که از جنبه تشریحی آئینی جهانی است و شایستگی

ادارهٔ جامعه‌ها را در هر برهه‌ای از زمان دارد از لحاظ خارج، تحقق نیافته است. زیرا این بشر سرگشته هرگز نتوانسته، یا نخواسته است که به این حقیقت گردن نهد و هرروز خود را به یکی از مکتبهای شرقی و غربی دلخوش ساخته است.

امید آنکه این انسان خیره‌سر رفته رفته بخود آید و سرانجام، سرخورده از مکتبهای پوشالی و حکومتهای مردم‌فریب، بسوی اسلام عزیز باز گردد. از "مادی‌گرائی" به "حقیقت‌گرائی" رو آورد و آماده پذیرش قیام انقلابگر جهانی و رهبر معصوم الهی گردد، یعنی آنکس که ظلم و ستم را از زمین بزدايد و جهان را به زیور عدل و رحمت الهی بیاراید. و او نیست مگر خلیفهٔ خدا و آخرین وصی رسول او (ص) "امام مهدی" *عجل الله تعالی فرجه الشریف*. رهبری که اسلام به آمدنش نوید داده، و جهان یکپارچه در انتظار اوست. از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم که این بشر خفته به بستر شهوت را بیدار و آگاه سازد تا مقدمش را گرامی داشته و خود را برای ظهورش آماده سازند.

پانزدهم شعبان هر سال، فرصتی است تا منتظران امام (ع) جشن میلاد حضرتش را برپا داشته و ازین راه،

ایمان و عشق خود را به آن رهبر الهی ابراز دارند .  
هدف ازین نوشتار ، که بقلم یکی از سربازان جوان و قداکار  
ولی عصر (ع) نوشته شده آشنائی بیشتر با امام زمان (عج)  
و شناخت مسئولیت خویش در برابر اوست . با این امید که  
با بی صبری هر چه بیشتر در صف منتظران ظهورش جای  
گیریم .

درود فراوان بر همه جوانانی که با پژوهشهای علمی  
خود به معارف اصیل اسلامی جلوه تازه ای می بخشند و از  
این طریق به وظیفه دینی خود عمل می کنند .  
والسلام علینا و علی جمیع اخواننا المؤمنین .

**محمد مهدی الموسوی الخلیفالی**



# میلاد

سخن از لحظه های سیاهی است که بر ما میگذرد ،  
و از روز های سپیدی که گهگاه ، بجان این سیاهی آتش  
می کشند . لحظه های همه " نیستی " و روزهای سرایا  
" وجود " ، و ازین روزها ، یکی " نیمه شعبان " است ، و این :

روز نوید نزدیکی امان و امن ،

روز پایان افسانه بیداد ،

روز دمیدن دوباره روح قیام در سینه نشستگان ،

روز تحقق کلام خدا در پیروزی مستضعفین

و روز تولد دوباره خورشید

خورشیدی از آسمان بیکران ولایت :

امام مهدی (ع) است . . . . .

در سالگرد میلاد معصوم چهاردهم ، دلها مان را آذین

می بندیم ، و در انتظار ظهورش بعد زمان را بهیچ می انگاریم .

در انتظار او ، که عدلش شرق و غرب را می آکند ، و ریشه

ستم و کفر را بر می‌کند .

و در انتظار او که قیامش، تحقق کلام خدا و رسول او و ائمه طاهرین است .

این روز را ، بجاست که ارج نهیم ، و با یاد یگانه هادی زمانه بکوشیم تا این اعتقاد اصیل اسلامی مهدویت را اندکی باز شناسیم . مبادا که مصداق این کلام رسول خدا (ص) باشیم که فرمود :

" آنکس که بمیرد و امام زمانش را نشناسد ، چون نادانان عصر جاهلیت مرده است " .<sup>۱</sup>

این مختصر ، تلاشی است برای بررسی اصل "مهدویت" از نظر "رهبری" . و نیز پاسخی برای آنان که از فایده امام غائب پرسیده‌اند .

درین راه کوشیده‌ایم از اصیل‌ترین مأخذ اسلامی یاری جوئیم .

و در این سفر کوتاه ، آنچه هست ، با خداست . . .

---

۱ - صحیح نیشابوری ج ۸ . ص ۱۵۷ . بنقل از احقاق

الحق . ج ۱۳ . ص ۸۵ .

# ضرورت اجتماعی رهبر

و خدا انسان را ضعیف آفرید . . . . .<sup>۱</sup>  
او در زمین جای گرفت و آدمیان از نسل او فراوان شدند  
و بر زمین پراکنده گشتند . آنگاه که طبیعت اغواگر را پیشرو  
دیدند ، فرمان پروردگارشانرا - که حجت خویش را بر آنها  
تمام کرده ، و راه بیراه را بدیشان نموده بود - از پیساد  
بردند و آنچه را کردند که نفسشان میخواست و شیطان  
فرمانش میداد ، و اینرا ، نه با فاصله ای چندان ، بلکه  
بی درنگ پس از هبوط بر زمین انجام دادند و این کجروی ،  
با قتل هابیل بدست برادرش در زمین آغاز شد و ایشان  
را از راه خدائی به بیراهه راند .  
" و خداوند انسان را مختار آفریده بود تا خود ناتوانی  
خویش را دریابد " .

---

۱ - وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا " . (سوره نساء - آیه ۲۸)

به این ترتیب ، بشر که بگمان خویش از پروردگارش بریده بود ، به طبیعتی که پیشرو داشت نگریست : با همه وسوسه هایش ، و با همه سرسختی هایش . پس برای اقناع جسم خویش در برابر آن جنگیدن آغاز کرد و درین راه ، تا زمانی که گمان میکرد می تواند به تنهائی با طبیعت مبارزه کند ، به تجمع رو نکرد و پیوسته از دیگران گریزان بود . لکن آنگاه که صاعقه و باران و برخی حیوانات را برتر از خویش یافت ، رو به هموعانش کرد و به زندگی با ایشان تن در داد . اما حس " برتری طلبی " آزارش میداد . پس ، داعیه قدرت و تسلط برداشت و با دیگر آدمیان ستیزه آغاز کرد ، تا که یکی بر دیگران چیره شد و آنان را باطاعت واداشت و با فریاد خویش قانون جنگل را وضع کرد که : " زندگی نبرد است ، هر ناتوان خوراک تواناست " .

باین ترتیب ، بشر آن روز که برترین تکیه گاه خود یعنی " خدای خود " را فراموش کرده بود ، در هیاهوی این جنگل ، صلاح خویش را در پیروی از " قویترین " دید . زمان گذشت و بشر ، طی نسلها ، با کمک " عقل " ، این جاودانه سرمایه خدائی ، در راه رفاه خویش طبیعت را به بند کشید و اندک اندک موهبت هائی را که از پیش برایش فراهم شده بود باز شناخت . بی آنکه ولینعمت خویش را

بیاد آورد و کلامی در سپاس او گوید و یا به ندای فرستادگانش گوش فرا دهد.

آری "انسان چون خود را بی نیاز بیند، سر به طغیان و ناسپاسی بر میدارد".<sup>۱</sup>

تمدنی که به خیال خود به منتهای آن دست یافته بود از یکسو به او اندکی آسایش میداد و از دیگر سو بجانشینش میزد، چرا که به او فرصت میداد تا خلأ وصف ناکردنی وجودش را "کشف کند"، روح سرکش او، زندگی گله وار و قانون جنگل را طرد میکرد و چه بسا که "قویترین" انسان را "ابله ترین" آنان می یافت. اندک اندک احساس کرد که به همراه قدرت، ملاکی دیگر باید، تا که شایستگی رهبر بدان قیاس شود. ولی حتی آن زمان که "علم" و "زیرکی" را نیز به قدرت رهبر افزودند، باز هم نتیجه برایشان قانع کننده نبود. روح آدمیان در پی تکیه گاهی فراتر و برتر بود و بر این اساس "یت ها" ساخته شدند. و دیدیم که حتی آن رهبر پر قدرت نیز در برابر آنان سر فرود آورد. بدینسان انسانها که تا دیروز در سایه یک انسان میزیستند،

۱ - كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ . (سوره علق)

امروز بت ها را به سروری خویش برگزیدند، ولی هیچگاه نخواستند یا نتوانستند بدانند که :

" هرگز برای خویش، ولینعمت و یاوری جز خدا نمی یابند..... " )

این رشته - رشته گزینش تکیه گاه - به اینجا ختم نشد و در پی آن نظامهای مختلف رهبری، با سیاستهای گوناگون پدید آمده و سپس واژگون شدند چرا که همه به قصد برآوردن بخشی از نیازهای انسانها بر سرکار می آمدند ولی هیچیک را یارای آن نبود که پریشانی انسان را سامان بخشد، این، بدان دلیل بود که یک انسان در نهایت می توانست تنها در یکی از زمینه ها " رهبر " باشد و لزوماً در سایر زمینه ها، قدرت رهبری را از دست میداد.

اما خداوند - که از آغاز بر این زبونی بشر آگاه بود - او را بخود وانگذاشته و رشته های میان خود و او بر جای نهاده بود، رشته ای که آنرا " فطرت " می خوانند، فطرت آدمی، در حقیقت زاعیده " عهدی " بود که خداوند از انسانها ستانده بود و روزی بود که در تاریکی سرگشتهای بشر، بسوی نور لایزال الهی باز میشد، لکن آنچنانکه گفتیم

آدمیان بزودی چشم خود را بروی فطرت خویش بسته و خود را در برابر سوئال همیشگی تاریخ، تنها یافتند :  
" چه باید کرد؟! ..... "

پس خداوند، دیگر بار بدیده<sup>۱</sup> ترحم برایشان نگریست و " پیامبران را بسویشان فرستاد تا میثاق فطریش را باز ستانند و نعمتهای از یاد رفته را بیادشان آرند " .<sup>۱</sup>  
و بدینسان، برای هر زمان، به اقتضای حکمت خدائی رسولی مبعوث شد و نسلهائی چند را راه نمود، بشارت و بیم داد و پیمان از یاد رفته<sup>۲</sup> آفریدگار را بیاد آورد .

ولی مثل همیشه، انسانها بدو گروه عمده تقسیم شدند . یکی آنها که بر سنتهای پوسیده<sup>۳</sup> قومی خود استوار مانده و با دیده تمسخر به موحدین نگریستند . و دیگر، آنها که خود را نفریفته و با واقع بینی، راه انبیاء را برگزیدند . آنچه انبیاء الهی برای آدمیان به ارمغان می آوردند فرهنگی بود غنی و اصیل که به انسان امکان میداد تا به پشتگرمی رابطه اش با خداوند، راه خود را بسوی تکامل واقعی — یعنی خلیفه<sup>۴</sup> خدا بودن — پیدا کند . و این ارمغان

---

۱ - و اتر الیهام انبیاءه لیستاء دوهم میثاق فطرتیه و بدکروههم منسی نعمته (علی "ع" خطبه اول، نهج البلاغه) .

"دین" نامیده شد. از آنجا که همه پیامبران برای هدف واحدی مبعوث می شدند، لذا در میان آنان وجوه تشابه بیشماری دیده می شد. برای مثال، آنان بخلاف پیشرفت‌ها و دگرگونیهای عادی فرهنگی که بتدریج و به مرور زمان انجام میگرفت، همگی با دین خود یک جهش اعتقادی و فرهنگی بوجود می آوردند، و با آنکه همگی لزوماً "معدودی جنگها را بپا میداشتند تا در نتیجه آنها، مردمان به آن درجه از تکامل برسند که در تحت نظام الهی ایشان اصولاً" از جنگ بی نیاز باشند. و این طبیعی است، "چرا که وقتی خداپرستی در کار نبود حتماً "خودپرستی در صورت ها و مقیاسهای مختلف حکومت خواهد داشت و نتیجه خودپرستی، ناچار جنگ است".<sup>۱</sup> و بطور کلی، تمامیشان از آغاز تا انجام، گویای یک کلام بوده اند. <sup>۲</sup> و از پس بعثتها، رسولان حق، دین الهی را در نسلهای خود گسترش داده و بدیشان چنین می گفتند:

۱ - مهدی بازرگان. مقدمه "نقش پیامبران در تمدن

انسان" ص ۳۹۱.

۲ - مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قَبِلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ. فصلت



"خداوند برایتان "دین" را برگزید. پس از دنیا نروید مگر بدان ایمان آورده باشید".<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، آنان که به جنبش توحیدی نمی پیوستند، بشهادت تاریخ، قشر بخصوصی از جامعه بودند، با شرایط بخصوص که نظیر آن قشر را امروز نیز می بینیم. این قشر که با وحشت از دست دادن موقعیت خویش دست بگریبانند، عموماً "از فکر کردن بمسائل جدی پیرامون خویش سر باز زده و خلاء وجود خود را بوسیله سرگرمی های توسعه یافته و آزاد پر می نمایند و ازین راه خود را در نشئه بی خبری مفروق می یابند و لذا طبیعتاً "می کوشند تا طبقه معتقد و آزاداندیش را نیز هم رنگ جماعت خود کنند.

اینگونه مردمان، بی خبر از واقعیت ها، با لحن متفکرانه ای می پرسند:

"آیا اصولاً "رهبری" ضرورتی راستین و اجتماعی است یا فلسفه ای سفسطه آمیز که قدرتمندان در مردمان القاء می کنند و ایشان را بدین طریق می فریبند؟"

این طرز فکر در وهله اول منطقی بنظر میرسد. حال ببینیم در عینیت تاریخ تا چه حد صادق بوده است؟ مسلماً "هیچ

کس را یارای انکار این نیست که صفحات تاریخ، از گرایش  
 همیشگی نسلها بیک رهبر حکایت می‌کند که گاه بصورت  
 "مرشد" و "قطب" و "پیر مغان" و گاه بصورت "خلیفه"،  
 "استاد"، "مجتهد" و سید و . . . . . ظاهر شده است.  
 و به مصداق: "روشن‌ترین دلیل بر امکان چیزی، واقع  
 شدن آنست"، و نیز با توجه به واقع شدن پدیده "گزینش  
 رهبر در همه زمانها"، در وجود و اصالت این نیاز  
 شکی نخواهد بود.<sup>۱</sup>  
 این، چندان عجیب نیست، چرا که به استثنای  
 عده بسیار معدودی از انسانها - از جمله نیهیلیست‌ها  
 (طرفداران فلسفه پوچی) جمله انسانها بسوی هدفی  
 روانند و در راه آن گام بر میدارند، و "رهبر" نیز به یک  
 تعریف، فردی است که واسطه تسهیل گروه در نیل به هدف  
 می‌شود و نه تنها راه را می‌نمایاند، بلکه وسایل و طرق آن  
 را نیز پدید می‌آورد، برای مثال، ماجرای نادر شاه را بیاد  
 آورید که در اوج قدرت، زمانی که مهاجمان افغان را از دم  
 تیغ می‌گذرانید در جبهه به سربازی از سپاهش برخوردار که

۱ - مطلبی که درین فراز آمده، ماءخود از "دیباچه‌ای  
 بر رهبری" است از ناصرالدین صاحب الزمانی.

دلیرانه می جنگید و یک تته بقلب سپاه دشمن میزد. نادر در حیرت شد و پرسید: " مگر آن زمان که کشور دردست اجانب بود تونبودی که این چنین شجاعانه بجنگی؟ " سرباز چشم بچشم نادر دوخت و گفت: " چرا، " من بودم ولی تونبودی!! " می بینیم که نیاز به رهبر و راهنما یک نیاز " فطری " و " طبیعی " است " نه قراردادی " و " تلقینی " .

مسئله به همین جا ختم نمی شود، هستند گروهی که این سؤال را طرح می کنند:

" آیا انسان نمی تواند رهبر خویش باشد، و یا از میان انسانهای همچون خود، یکی را بفرماندهی برگزیند، و آیا نیازی هست به اینکه برای زندگی در " طبیعت "، از " ماوراء طبیعت " یاری جست و از " پیامبران " پیروی کرد؟! " این گروه بطور نا خود آگاه، خود را بی نیاز از وجود رهبری می انگارد که از زوایای وجودشان آگاه است و آنچنان قانونی وضع می کند که " باید باشد " نه آنچه را که " ایشان میخواهند! "

نکته اینجاست که هر انسانی — اگر چه نابغه باشد — عاقبت انسان است، و هیچ وضعی منحط تر و ذلت بارتر از این نیست که انسان در راه شناخت واقعیت وجود خویش، مطیع و محکوم قانونی باشد که تنها ارادهٔ انسانی ضعیف

مانند خود او آنرا وضع کرده است. انسانی که ناخودآگاه محکوم به پیروی از خواسته‌های دل خویش است.

این عجز - ناتوانی از رهبری کامل - نتیجه مستقیم سه مسئله است: اول آنکه اصولاً "تفکرات هر عضو جامعه تحت تأثیر محیط و شرایط آن جامعه شکل گرفته و لذا مشکلات و "درد"هایی نیز که می‌بینند، مشکلاتی است که در جامعه محدود او مطرح است، و لاجرم درمانی نیز پیشنهاد میکند از شرایط و دشواریهای محیط او تأثیر پذیرفته است. دیگر آنکه اندیشه متناهی بشر، در نهایت میتواند تنها یک یا چند جلوه از جلوه‌های بی‌شمار روح بشر را کاوش کند و به هیچ وجه نمی‌تواند ادعا کند که حتی زوایای روح یک انسان را باز شناخته است.

و سرانجام سومین مسئله آنست که متأسفانه اکثر آنها که در مقام طرح و ارائه یک مکتب برآمده‌اند، اگرچه بزبان اظهار نکرده ولی در اندیشه خود باور داشته‌اند که انسان و جامعه را بخوبی شناخته و قابلیت ارائه یک مکتب را - که همه شرایط جغرافیائی و فرهنگی جهان را در بر بگیرد - دارند، ولی در واقع بسیاری از آنها فاقد این احاطه بوده‌اند.

همه این عوامل دست بدست هم داده باعث آن

میشدند که این موجود سرگشته هرگز نتواند یک " نظام معتدل ایده آل " را بچشم ببیند، بلکه بعکس شاهد آن باشد که چگونه مسلکها و مکتبهای بشری حالتی آونگ گونه یافتند. یعنی هر مکتبی که در طول تاریخ در برابر انحراف یا فشاری در جامعه بوجود می آمد تا آنرا بر طرف سازد، گوئی بر آونگ جامعه که از حال تعادل خارج شده بود نکاتی میداد تا آنرا بجای خود باز گرداند، غافل از اینکه آونگ از دیگر سو بهمان اندازه منحرف خواهد شد، اینچنین بود که انحراف از پی انحراف رخ میداد و هرروز دردی بدردهای بشری افزوده میشد، این همه، ما را بعظمت این نکته متوجه می کند که چرا اصولاً " نظام ادیان بر اساس عقیدهٔ ضرورت وجود یک رهبر الهی برای بشر پایه گذاری شده است، این معنی را در پاسخ امام مهدی (ع) بیکی از شیعیان بروشنی می یابیم: پرسیدند: " چرا مردم نمی توانند برای خود امام و رهبران انتخاب کنند؟ فرمود: " رهبر مصلح یا مفسد؟ " گفتند: " مصلح "، فرمود: " با آنکه هیچیک از آنان از درون دیگری و از نیت او آگاه نیست، آیا ممکن نیست که فردی مفسد انتخاب شود؟ " گفتند: " چرا - ممکن است "، امام (ع) فرمود: " به این دلیل است که مردم نمی توانند امام را، خود انتخاب کنند، ←

ولی افسوس که بشر، بجز در برهه‌هایی چند از تاریخ،  
همواره پیش پای انسان‌هایی نه چندان صالح زانو زده‌است  
بی آنکه به خورشید حیات بخش که در چند قدمیست  
نگاهی بیفکند :

" به ندای خدا و پیامبر که شما را می‌خوانند تا حیاتتان  
بخشند پاسخ دهید! " ۲

و کاش چنین میکرد...

---

۱ - منتخب الاثر / ۱۵۱ ←  
۲ - اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ، انفال

# خدا در مفهوم رهبری

همه چیز برای انسان خلق شد  
و انسان برای خدا . . . . .<sup>۱</sup>

انسان ، این مخلوق سرگشته ، که در سنگلاخی بوسعت تاریخ گام بر میداشت ، بتجربه دریافت که می باید حس " برتری جوئی " خود را محدود کند و به قانونی و حکومتی تن دهد . حکومتی که اگر چه یمانند داروئی تلخ کام را می آزارد ، ولی منافع بیشتری بدنبال دارد . اما از سوی دیگر این موجود طمعکار همواره کوشیده است تا به قانونی تن دهد که بر وفق مراد و خواسته های درونی او باشد و عبارت دیگر دوست دارد که در مقابل خواسته های خویش هیچ مسئولیتی را بگردن نگیرد . بدینسان می بینیم انسانی که یکزمان ، حکومت را آنچنان میخواست که او را از ذلت

---

۱ - حدیث قدسی - بنقل از شگفتیهای تهج البلاغه / ۲۷۶.

و بندگی و بی عدالتی نجات دهد، زمانی دیگر، حکومتی را می‌پسندد که به او امتیازات و حقوقی افزونتر دهد و بر ظلم او پرده کشد و او را در مقامش تثبیت کند.

ولی با همه این زیر و بالاها، انسان هیچیک از حکومتها و قانونهای اجرا شده را نیافته است که زندگی را، و آرامش را به او بنمایاند و آنرا تضمین کند. همانطور که "روسو" میگفت: "انسان آزاد بدنی آمده و همه جادری بند و زنجیر است". برای این اساس پیوسته خود را نوعی اسیر حس کرده و در مقابل این فشارها حالت تهاجمی بخود گرفته است. منتسکیو می‌پرسید: "افراد بشر طبیعتاً" در حال جنگ نیستند. پس چرا همواره مسلح می‌باشند و چرا خانه خود را با کلید می‌بندند؟<sup>۲</sup>

این همه از آنجا ناشی میشود که "قوانین حکومت"، از محصولات "فرهنگی" اند و ناگزیر با تحول فرهنگ جامعه تحول می‌یابند و نیز این قوانین (بگفته ارسطو) جز عادت - و گاهی فشار - نیروی دیگری ندارند که مردم را باطاعت وا دارند. در نتیجه آدمیان که یارای پذیرفتن قوانین

۱ - بنقل از: "جامعه و حکومت" از "مک آیور".

۲ - منتسکیو، روح القوانین، ص ۸۸ بنقل از مدرک فوق.



سطحی، متغیر و تحمیلی راندارند، یا در مقابل قانون به عصیان بر می‌خیزند و یا زیر فشار آن خرد می‌شوند، و این هردو، نشانهٔ انحطاط قوانین ساختهٔ ذهن بشر است. از سوی دیگر می‌بینیم که آدمیان باز هم باین قوانین منحط عمل می‌کنند، اگرچه آنرا صحیح نمی‌دانند، و مسلماً ایشان بخاطر ضمانت اجرائی قانون و ترس از کیفرها نیست که مطیع میشوند، چراکه بسیار کسانی بر علیه این قوانین سر به عصیان برداشته‌اند و از طرف دیگر، خود این عاصیان، در میان خود مطیع قانونهائی هستند، پس اطاعت آنان باید دلیل دیگری داشته باشد و آن "احتیاج" انکار ناپذیر ایشان به قوانینی زنده و تضمین شده است و چون آنرا نمی‌یابند به همین حد قناعت کرده تا سرحد امکان بدان گردن می‌نهند، ایشان راهی بهتر نمی‌شناسند و بقول معروف، معتقدند: "وقتی مادر نبود باید به زن پدر قناعت کرد!!".

این، یقیناً "گناه مکتبهای دیروز و امروز بشری است که هرگز نتوانسته‌اند یک فلسفهٔ فراگیر و اقناع کننده در برابر تمامی خواسته‌های انسان - اعم از مادی و معنوی - ارائه کنند و همگی آنان بنوعی از پرکردن خلاء وجودی او عاجز مانده‌اند، برای مثال از "مارکسیسم" نام می‌بریم که

از آخرین دستاورد های فلسفی ما دیگران است. این مکتب تا آنجا که رابطه انسان را با سه عامل "جامعه، تاریخ و تولید" بررسی میکند، با هیاهو و جنجال داد سخن میدهد ولی در آخرین مرحله، یعنی بیان رابطه "انسان با خویش"، که در حقیقت مهمترین بخش فلسفه هر مکتب است ساکت می ماند. ارائه گر این فلسفه می گویند "خدا" را از عینیت جامعه حذف کند، "اما زمانی که میخواست... انسان را بجای خدا در مرکز هستی قرار دهد، او را مقهور و باز پیچیده دست هیولای تاریخ میکرد"<sup>۱</sup> و از او عروسکی می ساخت که حرکتش جبراً "بفرمان خیمه شب باز تاریخ صورت میگیرد. و با بعکس فلسفه انسان گرایی - اومانیسم - را در نظر بیاوریم که هدفش احترام به مقام ارجمند انسان و اقناع تمایلات و خواسته های زمینی اوست و در حقیقت بجای خدا، "من" را قرار میدهد. این، در واقع اعتقاد به خودخواهی محض است "یعنی آن چیزی خوب است و آن کاری درست است که مراد در این چند سال عمر لذت ببخشد و بپسندم... من باید تمام اعمالم را بر اساس لذت خودم ارزیابی کنم... چون هیچ ملاک دیگری وجود ندارد تا فدا کردن مرا بخاطر

---

۱ - هاشمی قوچانی، ضرورت بررسی مارکسیسم ج ۲، ص ۹۳.

دیگران توجیه کند".<sup>۱</sup>

می بینیم که هیچیک از این مکاتب نمی توانند از نظر منطقی یک مکتب ایده آل باشند.

حال ببینیم ریشه این ناتوانی چیست؟ لازم است ابتدا اصطلاحی بنام "انسان فطری" را تعریف کنیم. انسان فطری، فردی است که فطرت اولیه خود را بطور دست نخورده داشته باشد و صفحه ذهنش از اوهام، خرافات و تبلیغات خالی باشند. اینچنین انسانی که به هیچ وجه از محیط خود تاثر بنیادی نپذیرفته، میتواند، و باید ملاک منطقی ارائه و طرح فلسفهها باشد. ملاکی که در دستاوردهای اندیشه بشر کمتر بکار گرفته شده و لذا بی ثباتی نظام های فلسفی را بوجود آورده است.

..... و خداوند چنین اراده فرمود که اسلام بر اینچنین مبنای پایه ریزی گردد تا تمامی آنچه که بشریت برای پیمودن راهی بسوی سعادت جاودانه بدان نیاز خواهد داشت در اختیارش بگذارد. چنین گشت و اسلام که "دین آخرین" نام گرفته بود بر اساس آفرینش انسان و خصوصیات ویژه او نظام یافت و به آدمیان عرضه شد تا

ایشان را بر "پایدارترین راه" <sup>۱</sup> رهنمون گردد .  
 اسلام بحکم آخرین بودنش وظیفه‌های دشوار بدوش  
 گرفت . این آئین جوان می‌بایست تا پایان جهان ، دین  
 مردمان باشد . پس بایده که هر قانونی بنحو تکامل یافته‌اش  
 درین دین گرد آمده باشد . ازینرو به‌اراده خداوند طرحی  
 شگفت و بی‌سابقه درین مکتب ترسیم شد تا تمامی انسانها  
 را در جاودانگی زمان در بر گیرد .

بخش زیر بنائی این آئین که مستقیماً " بر نیازهای  
 " انسان فطری " منطبق میگردد ، همواره یکسان و لایتغیر  
 باقی خواهد ماند ، چنانکه طبیعت انسان اینچنین است  
 و عواملی چون خشم ، محبت ، برتری‌طلبی ، میل به تناسل  
 و نیاز به غذا را همواره در خود داشته و خواهد داشت .  
 شاید لازم باشد بر این اصل ، تبصره‌ای نیز بیفزائیم  
 و آن اینکه : " اسلام ، اساس تعلیم و تربیت خود را بر  
 " تعقل " گذاشته است نه " عاطفه و احساس " <sup>۲</sup> .

بر اساس این نکته دقیق ، در آئین محمدی ، مردمان

۱ - إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ . اسراء / ۹ .

۲ - علامه طباطبائی ، اسلام و احتیاجات واقعی هر

تابع مقرراتند، نه مقررات تابع آدمیان، برای مثال، نه اینچنین است که هرگاه مردمان از ریاضت‌های قرون وسطائی کلیسا بستوه آمدند، بر ایشان قانونی منسوط بر ارضای خواسته‌های جسمی ارائه کند<sup>۱</sup> یا زمانی که دید بسیاری از مردم عملاً "دمی به خمره می‌زنند الکل را بر ایشان حلال کند"<sup>۲</sup> !!!

اما بخش روبنائی آن، یعنی مجموعه<sup>۳</sup> تعالیم و مقرراتی که زندگی روزمره و برخوردها و عکس‌العمل‌های متغیر فرد را در بر می‌گیرد با گذشت زمان دیگرگونه میشود و با شرایط هر عصر تطابق می‌یابد "زیرا پر روشن است که زندگی همان "انسان طبیعی" که نظریه ساختمان ویژه<sup>۴</sup> خود ثابت و بکنواخت است، نظریه مقتضیات مکانی و زمانی پیوسته با حالت تحول و تکامل مواجه و با عوامل انقلابی دست بگریبان است و تدریجاً "شکل خود را عوض نموده و بر محیط تازه منطبق می‌سازد. این تغییر اوضاع حتماً"

۱ - در انگیزه<sup>۵</sup> پیدایش اومانیزم گفته‌اند که بر علیه

ریاضت‌های کشیش‌های قرون وسطی بوجود آمد.

۲ - چنانکه در مورد "ریا" برخی، همچون بهائیان

این کار را کرده‌اند.

تغییر مقررات را ایجاب می نماید".<sup>۱</sup>  
 به این ترتیب، رسول امین (ص) با تعیین جانشینانش  
 بفرمان خداوند، زنده بودن و تحرک این آخرین دین را  
 تا پایان جهان تضمین کرد. بگذارید این نکته را از زبان  
 "برنارد شاو" در آغاز کتابش "محمد رسول خدا" بشنویم:  
 "من پیوسته به دین محمد (ص) بدلیل خاصیت  
 زنده بودن عجیبش نهایت احترام را داشته‌ام. بنظر من  
 اسلام تنها دینی است که استعداد منطبق شدن بر حالات  
 گونه‌گون و صحنه‌های مختلف زندگی و مواجهه با همه  
 زمانها را دارد".<sup>۲</sup>

سر این جاودانگی را باید درین جست که اسلام،  
 دو گره کور قانون یعنی "انسان" و "زمان" را بسادگی  
 گشود. چراکه از یکسو مبانی اعتقادی خویش را بر طبیعت  
 انسان استوار کرد و از سوی دیگر در هر زمان انسانی متکامل  
 و معصوم را با نام "امام" الگویشان قرار داد تا هدف  
 خویش را از یاد نبرده و از راه خدائی منحرف نشوند.

- ۱- اسلام و احتیاجات واقعی هر عصر. ص ۵۵.
- ۲- بنقل از: سید جوادی - پژوهشی در زندگی مذهبی  
 جوانان.

در طرح این نظم پیچیده که مسئولیت ادارهٔ انسانها را در هموارهٔ زمان بعهدده دارد، به هر یک از عوامل، و در رأس همه به رهبر آن یعنی امام، چنان اهمیتی داده شده که با حذف آن نظام طبیعی یکتا پرستی مختل میشود و پایه های آن در هم می شکند: "اگر امام نبود، خدا عبادت نمیشد".<sup>۱</sup>

و با نگرشی به مجموعهٔ دیگر احادیث در خواهیم یافت که مقام امام در فرهنگ اسلامی ازین مرز هم فراتر میرود و وجود او بصورت ضرورتی طبیعی در می آید که از پایه های استواری کائنات است:

"اگر امام — در میان مردمان — نمی بود، هر آئینه زمین در هم فرو می ریخت".<sup>۲</sup>

حال ببینیم امام، با این چنین امتیازات استثنائی، چه نقشی در جامعهٔ اسلامی دارد. چرا که بی گمان نمی تواند مسئولیت او محدود به ارائه و اجرای قوانین روبنائی باشد. آنچه از گنجینهٔ احادیث اسلامی بر می آید این است که

۱ - لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ. (کافی . ج یک / ۲۷۵)

۲ - لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ. از امام صادق (ع)

(کافی . ج یک / ۲۵۲)

امام در هر زمان حامی و گسترش دهنده<sup>۱</sup> دین خداست ،  
 مبین قرآن است ، اوست که پوشیدگی های راه را می نمایاند ،  
 تکلیف مردمان را مشخص می سازد و عهد آدمیان را بسا  
 خداوند بیادشان می آورد . امام قرآن سخنگوست و نمونه<sup>۲</sup>  
 کاملی از آنچه خداوند در کتابش فرمان می دهد که باشیم :  
 یک " انسان کامل " .

به این ترتیب ، قرآن مکتوب و قرآن ناطق — امام —  
 باید که همواره با یکدیگر باشند ، چرا که پیروی از هر یک  
 بدون دیگری ممکن است در عوض نجات ، به سقوط بینجامد .  
 و هم به این دلیل است که رسول خدا (ص) برای جاوید  
 ماندن اسلام ، منشور مقدس ثقلین را بیادگار می گذارد :  
 " همانا قرآن و ائمه طاهرین تا زمانی که نزد من

باز گردند از هم جدا نمی شوند " .<sup>۱</sup>

این دو ، همیشه در کنار هم بوده اند .

و امروز نیز .....  
 .....

۱ — حدیث ثقلین ، برای مثال : رجوع کنید به

(ینابیع الموده / ۴۴۶)



# انقلابگریزانه

" گفته اند امام غائب را چه فایده؟

و خطا اینجاست . . . . . "

می گویند : سؤال مقدمه<sup>۱</sup> آموختن است ، بر این اساس کلام خود را آغاز می کنیم ، با این فرض که همه پرسشگران به " آموختن " نظر دارند و از غرضورزی بدورند ، پرسیده اند : " امام پنهان چه معنی تواند داد؟ " و این امام پنهان برای مردمی که محتاج یکرهبری ملموس و آشکارند ، چه فایده خواهد داشت ؟

فراز های این بخش کوششی است برای روشن کردن این بحث ، که گاه بیگانه از میان نوشته های آشنا و بیگانه سر بر می آورد .

در بخش قبل دیدیم که :

---

۱ - احمد کسروی تبریزی . (بهاثگیری / ۱۲)

۱- انسانها هیچگاه نظام حق را حاکم بر سراسر جهان ندیده‌اند و به‌این سبب همواره امیدیه "آینده روشن" و "برقراری حکومت عدل" را در دل زنده می‌داشته‌اند. تا آنجا که این انتظار جزئی از فطرت اینان شده و با طبیعتشان آمیخته است.

۲- آئین اسلام بعلت الهی بودنش متکی بر طبیعت انسان و منطبق بر جلوه‌های فطرت اوست و به‌همین سبب است که می‌تواند در هر زمان برترین و کاملترین مکتب اعتقادی باشد.

یادقت درین دو نکته و نیز توجه به اینکه "هر قانون بشری بنحوت کامل یافته‌اش در اسلام هست"، به‌این نتیجه می‌رسیم که می‌بایست اصل فطری "انتظار" نیز درین "آخرین دین" مطرح شده باشد، و چنین نیز شده‌است. آخر مسلمانان نیز هیچگاه نظام حق را حاکم بر سراسر جهان ندیده‌اند، و کیست که به‌این آرزو رسیده باشد؟ می‌گوئیم آرزو، چرا که به تصدیق تجربه تاریخی، هر گروه از انسانها برای خود "حکومت عدل" و "رهبر ایده‌آلی" تصور کرده‌اند که همواره با آن زیسته و نامش را بر زبان رانده‌اند. این "رهبر برتر" برهمنان را بصورت "ویشنو" ایرانیان باستان را بگونه "گراسپه" و عیسویان را در

چهره " مسیح " گمان آمده و گاهی نیز مدینه‌های فاضله‌ای که هر چند یکبار بصورتی تازه مطرح می شده است ، از " جامعه بی طبقه " کمونیسم " تا " کشور خورشید " کامپانلا ، نمایشگر این امید فزاینده بوده اند و دورنمای تمامی این سرزمینهای موعود کم و بیش همان است که پایه گذاران انقلاب کبیر فرانسه می طلبیدند : جامعه ای با " آزادی ، برابری و برادری " .

پس ، اسلام نیز ، امید به حکومت عدل را با اصل امامت — لزوم وجود رهبری معصوم در هر زمان درهم آمیخت و حاصل این تلفیق ، بگونه " مهدویت " رخ نمود . معصوم چهاردهم ، امام غائب نام گرفت و پاسدار حماسه جاوید امید گشت .

اما آنچه هست اینکه " مهدویت تنها یک امیدویک خواسته مطرح شده نیست بلکه به تاء یید تمامی فرهنگ اسلامی ، خداوند بر قراری دولت عدل را از صورت یک خیال بصورت واقعیتی عینی و ملموس در آورده و رهبری آنرا بر دوش امام مهدی (ع) نهاده است .

موضوع مهدی (ع) درینجا اندیشه چشم بر راه نشستن کسی است که باید زاده شود و نه یک پیشگوئی که باید در انتظار مصداقش ماند ، بلکه واقعیتی است استوار و فردی

مشخص که در میان ما — با گوشت و خون خویش — زندگی میکند. ما را می بیند و ما نیز او را می بینیم. در فضای رنج‌ها و آرزوهای ماست و در اندوه و شادی ما شریک است و در انتظار اینکه خداوند فرمانش دهد تا با قیام سرنوشت ساز خود حکومت واحد جهانی را پایه گذارد. این امید، اگر که راهی نگردد برای گریز از زیر بار مسئولیتها میتواند نیروبخش انسانها در پوئیدن راه تکاملشان باشد و به این، همه شهادت داده اند. "پروفسور کربن" میگوید:

" مسیحیت دین گذشته و مرده است. افکار و آمال مسیحی ها . . . . نمی تواند جواب مسائل روز و انتظارات آینده را بدهد. اسلام نیز با اینکه دین تازه تری است برای اکثر مسلمانها یعنی اهل سنت با پ معنویت و تربیت را می بندد و ناظر آینده بشریت نیست. فقط اقلیت شیعه هستند که با اعتقاد و انتظار امام غائب (ع) امیدوار به آینده دنیا هستند و مشکلات زندگی را با اعتقاد و امید دیگری طرح می کنند " ۱.

برخی خواسته اند منشاء این انتظار اصیل را در خارج از فرهنگ اسلامی جستجو کنند. بدین معنی که آنرا

---

۱ - از مصاحبه پروفسور کربن با علامه طباطبائی.

یک مسئله " تلقینی " و " وارداتی " بنمایانند که از طرف فرد یا افراد خاصی و بمنظور خاصی به شیعیان تلقین شده است . این مسئله از آنجا سر چشمه میگیرد که " نفی اصالت این انتظار ، عملاً " مساوی با نفی وجود امام غائب است " چرا که اگر - برای مثال - غذائی نمی بود ، میل به آمدن یعنی " گرسنگی " هم معنائی نداشت . پس اگر ثابت شود که انتظار و میل به قیام قائم (ع) اصالت ندارد ، درحقیقت " وجود " و " واقعیت " امام مهدی (ع) در تردید قرار گرفته است ! پس ، در تحلیلی کوتاه ، عواملی را که ممکن است در بوجود آمدن این انتظار دخالت داشته باشند بررسی می کنیم :

اگر اصل امید به امام غائب به اصلی تلقینی و بی ریشه باشد ، می بایست در یکی ازین سه دسته جای گیرد :

الف : حکومتها برای مقاصد سیاسی خویش آنها ترویج کرده اند .

ب : برخی عوامل فریبکار و فرصت طلب - همچون ملایان منافق و گمراه - آنها گسترده اند .

ج : از فرهنگ دیگری - مثلاً " فرهنگ زرتشتی - آرام آرام وارد فرهنگ مسلمانان شده است .

الف : ابتدا باید پرسید حکومتها به چه دلیل ممکن

است اینکار را کرده باشند و نفعشان درین میان چیست؟ آیا ترویج این مطلب که قائم آل محمد (ص) بر علیه حکومت جابر زمان قیام مسلحانه خواهد کرد می تواند تاکتیک سیاسی خوبی باشد؟ مگر فراموش کرده ایم کلام ابن بطوطه را که از ماجرای صبحهای جمعه در شهر حله حکایت میکرد<sup>۱</sup>؟ آخر کدام حکومتی است که از گروهی مردان مسلح و مصمم که آماده قیام و جانبازیتند نهراسد؟!!

شاید بگوئیم حاکم زمان بر آن بوده که خود را مهدی منتقم بنامد و از رهگذر اعتقاد مردم به این چهره، بساط امپراطوری براه اندازد. <sup>۲</sup> درینصورت آیا می توان وجود دانشمندان لایق را نادیده گرفت که با استناد به متون حدیثی همان سرزمین، بی پایگی ادعای

۱ - ابن بطوطه در سفرنامه اش نقل میکند که هر صبح جمعه حدود یک صد مرد مسلح سوار بر اسب در مقابل مسجد می ایستادند و فریاد میزدند: (ای حجت خدا خروج کن که فساد همه جا را گرفته) درحالی که همگی آماده نبرد بودند.

۲ - حکومت مهدی قاطمی در مصر، احتمالاً "می تواند نمونه این شاخه باشد.

اورا آشکار میسازد؟ اصولاً "باید دانست که حکومتها همواره ازین فکر در وحشت بوده اند و چه بسیار نهضت های ضد حکومتی که بر اساس این اعتقاد شکل گرفته اند .

ب : در مورد این گروه نیز همین پرسش تکرار میشود :  
از ترویج و توسعه این اعتقاد تحرک را و مسئولیت آور چه نفعی عاید این عوامل فرصت طلب و ملایان گمراه می شده است؟ آخر گفتن اینکه "مردمی که در انتظار مصلحت خود باید صالح باشند" ، چه سودی میتواند بحال ایشان داشته باشند؟ مگر اینکه بگوئیم از پی ترویج این فکر می خواسته اند برای خود مقامی و منصبی ادعا نمایند و اینچنین ، خلق را بفریبند . لکن به شهادت تاریخ ، هرگز نشده است که فردی چنین ادعائی نماید و متفکران هوشمند شیعه اسرار را برملا نکرده ، تکفیرش نکنند . تمامی مدعیان مهدویت شاهد این گفتار مایند و در عصر حاضر می توان سید کاظم رشتی — از رهبران فرقه شیخیه — و سید باب ، را مثال زد که برای خود مقام نیابت خاصه امام (ع) را ادعا کردند ولی بشدت مورد تکفیر عالمان زمان خود قرار

---

۱ - درین مورد رجوع کنید به "ذهنیت مستشرقین و اصالت مهدویت" ، انتشارات فجر .

گرفته و ارج و قرب عادی خویش را نیز از کف بدادند.<sup>۱</sup> و حساسیت شیعه نسبت به این مسئله اعتقادی، راه هر گونه سوجدوئی را — در این وادی — می بندد.

ج: هستند گروهی که معتقدند، امید به ظهور امام منتقم (ع) در زمان رسول خدا (ص) اصولاً " مطرح نبوده و سخنی از آن نمی رفته است و این "پندار"، اندکاندک از میان دیگر مردمان، از قبیل زرتشتیان یا یهودیان به جو فرهنگی شیعه رسوخ کرده و در پایان قرن اول هجری این تداخل کامل میشود و بخوبی نضح میگیرد! آنگاه این گروه به بررسی عواملی می پردازند که این تداخل و رسوخ را باعث شده است.<sup>۲</sup> غافل از اینکه "خانه از پای بست ویران است" و بنای استدلال ایشان از ابتدایر "هیچ" نهاده شده، چرا که به تصریح مسلماتان اعم از شیعیان و اهل تسنن، رسول خدا (ص) نخستین فردی بود که به

۱ - تکفیر سید رشتی را در بیان فارسی ص ۱۷۶ و از آن

سید باب را در ضمن سطور زیر میتوان یافت:

شهداء الفضيله، ذیل نام (شهید ثالث)

۲ - از سردمداران این گروه، کسروی تبریزی را باید نام

برد، در کتابش "بهاگیری"



صراحت تمام از مهدی بت شکن سخن گفت و بارها و بارها  
 اورا بنام و نشان معرفی فرمود. ۱  
 کدام مسلمان است که فراموش کرده باشد این کلام رسول  
 خدا را که می فرمود:

"آنکس که قیام مهدی را انکار کند کافر است" ۲

و یا کدام لحظه از تاریخ اسلام است که خالی باشد ازین  
 انتظار پویا؟

پس، امام غائب (ع)، پاسدار حماسه امید است  
 به فردای بهتر و تحقق بخشنده حکومت مطلق نظام خدائی،  
 آری، قیام او مظهر رحمت خداست و "این تنها گمراهانند  
 که از رحمت خدا نا امید می شوند..." ۳

۲ - از آنجا که چشمه عدل خداوند در همه پستیها  
 و بلندیهای روح بشر جاری است و هیچ چیز از دایره  
 این عدل بی پایان بیرون نیست، لذا می باید که برای

۱ - برای نمونه به کتاب "دانشمندان عامه و مهدی موعود"  
 رجوع کنید از آقای دوانی.

۲ - برای مدارک بیشتر این روایت به المهدی - آیة  
 الله صدر - رجوع کنید.

۳ - وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ . (حجر/۵۶).

هر کس در سراسر زندگانی ، دست کم یکبار " حجت تمام گردد " . خواه آنکس که خدا را باور دارد و خواه آنکه به او پشت میکند . بدین معنی که برای هر انسان ، لحظه‌ای میرسد که خود را در برابر وجدان فطری خویش تنها ببیند و راه گذشتن از پلیدی‌ها و سرگشتگی‌ها را نیز در برابر خود بیابد . و از آنسو این اتمام حجت ، راه گریز را بر آنان که سر پیچیده اند می‌بندد .

" آری هیچگاه زمین از کسی که برای خدا بپا خیزد نمی‌ماند . . . . . تا کسی اعتراض بخدای عز و جل نکند که مرا بدون حجت گذاردی " .<sup>۱</sup>

و امام مهدی (ع) حجت خداوند است در میان ما ، که مستقیم یا غیر مستقیم — حتی اگر برای یکبار — ما را با خدای خویش — روبرو می‌کند . . . . .

۳ — از آنجا که حکومت عدل امام (ع) ، حکومت ایده آل اسلامی ، و شخصیت آنحضرت ، چون پدران

۱ — . . . بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ .

( نهج البلاغه ج ۳ ) .

۲ — . . . لِئَلَّا يَحْتَجَّ أَحَدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ

حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ (کافی ج یک / ۱۸۵) .

بزرگوارش، شخصیت رهبر ایده آل است، لذا چهرهٔ امام و طرح حکومت انقلابیش، آئینهٔ تمام نمای خواسته‌های اصیل اسلامی است. بدین معنی که آنچه در حول و هوش شخصیت امام آمده است چهرهٔ "انسان کامل" را ترسیم میکند و آنچه بعنوان برنامهٔ حکومتش نقل شده است، خواسته‌های اجتماعی شیعه را، و شیعه همواره بدین افتخار کرده که خواسته‌هایش همانهاست که رسول خدا (ص) وعدهٔ تحققشان را داده است؛ خواسته‌های اصیل اسلامی. به گوشه‌ای ازین همه می‌نگریم:

الف: فرهنگ قرآنی: "هیچ بدعتی نسبت مگر اینکه

مهدی (ع) آنرا ریشه کن خواهد کرد و هیچ سنتی

نیست مگر اینکه مهدی آنرا احیاء می‌کند. او...

موقعی که قرآن را تابع هوی و هوس خویش کنند،

مهدی (ع) خواسته‌ها را تابع قرآن میکند".<sup>۱</sup>

ب: عدالت عمومی: "ساکنان زمین و آسمان از مهدی

(ع) راضی هستند. مهدی (ع) مال را بطور مساوی

تقسیم مینماید و قلبهای امت محمد (ص) را از

۱ - عقد الدرر - فصل یک از باب چهارم.

۲ - علی (ع) . ینابیع الموده ص ۴۳۷

بی نیازی پر خواهد کرد و عدل آنحضرت مردم را  
فرا خواهد گرفت<sup>۱</sup> .

ج : اقتصاد سالم : " بهنگام رستاخیز قائم ما ، آنچه  
هست درستی و یگانگی است تا آنجا که هر کس هر  
چه نیاز دارد از دیگری می ستاند و از مال او  
بی هیچ ممانعتی استفاده می کند .<sup>۲</sup> و در آن هنگام  
بر همگان واجب است که بیکدیگر وسایل رسانند و  
نیرو بخشند .<sup>۳</sup> و آنروز ، سود گرفتن مسلمان از  
مسلمان رباست .<sup>۴</sup>

و . . . . .

می بینیم بسیاری از این نکته ها ، همانها یند که امروز  
" حکومت شناسان " جهان ، آنها را شرط رهبری دلخواه  
میدانند .<sup>۵</sup>

- ۱ - حضرت رسول (ص) . اسعاف الراغبین . ص ۱۵۱
- ۲ - امام باقر (ع) . الاختصاص . ص ۲۴ .
- ۳ - امام صادق (ع) . وسایل الشیعه . ج ۲ . کتاب العشره .
- ۴ - امام صادق (ع) . وسایل الشیعه . ابواب التجاره .  
بتنقل از " در فجر ساحل " . ص ۳۸ از محمد حکیمی .
- ۵ - درین زمینه میتوان به آثار این حکومت شناسان

پس امام (ع) با بودن خویش، امکان "انسان کامل بودن" را بازمی‌نمایاند و با قیام خویش، چگونگی مسلمان زیستن را، و این هر دو، محتاج آنست که خود را دیگر گونه سازیم تا شایسته زندگی در دولتش باشیم، که باید "حکومتی صالح باشد و مردمی صالح، تا وارث زمین باشند."

"و بتحقیق در زیور، پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد....."

۴- امام (ع) اگرچه غیبت اختیار کرد، ولی باز "امام" بود و مسئولیتی سنگین بر دوشش نهاده شده بود. او همواره در کار مردمان نظر داشت تا که دین خدا و راه رسول او (ص) به کجی نگراید. ولی بی گمان تاریخ هر جامعه لکه های تنگی نیز بدامن دارد، و تاریخ شیعه نیز. لکن امام (ع) همواره راهها و چاهها را به بزرگان این راه نموده است، و نیز می‌نمایانده. نگاهی بتاریخ تشیع این شگفتی را بر می‌انگیزد که چگونه بر سر هر دو راهی

---

رجوع کرد. برای مثال به: جامعه حکومت از مک آیور.

۱- وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. (انبیاء / ۱۰۵)

که یگراه آن بدره گمراهی می انجامیده است ، دستی نیرومند رهروان را براهی دیگر می افکنده ، و اینرا ، آن بزرگانی که درک کرده اند ، نگاشته اند ، و بدین سبب است که شیعه با این ضعف و بی برگی ، و بسیاری مخالفین سر بلند مانده و خواهد ماند .

برای نمونه می توان مسئله مدعیان مهدویت را نام برد ، اگر با بیای زمان از آغاز غیبت به اینسو بیائیم در می یابیم که هرگاه فردی ادعائی دروغین در این باب میکرده است ، بزرگان و هوشمندان شیعه از طریق امام عصر (ع) آگاه میشده و در موقع لزوم ، پیام حضرتش را به مردم می نمایانده اند .<sup>۱</sup>

پس امام مهدی (ع) رهبری شیعیان را در دست دارد ، ولی از آنجا که به دلائلی چند ، ناگزیر از شناخته ماندن است می باید این رهبری را بوسیله افراد مورد اعتماد و آشنا به فرهنگ اسلامی انجام دهد ؛ بکرهبری دقیق از جانب امام (ع) و بدست دانشمندان دین ؛

**"جریان امور و احکام باید بدست علماء دانای**

۱ - برای مثال به بخش مدعیان مهدویت از بحار الانوار رجوع کنید .

به خدا و اماناء بر حلال و حرام او باشد... "۱" و اینکه در هیچ دوره‌ای دانشمندان شیعه را ترسیده‌است که در مسائل اعتقادی و زیر بنائی اختلاف حاصل کنند، خودگواهی است بر اینکه این همه، زیر نظر یک‌هدایتگر بزرگ‌میزیسته و می‌زنید، همو که حق را به همه‌مینمایاند و بزرگان را بدان راه، رهنمون می‌گردد.

پس امام (ع) در عین پنهانی و وظیفه رهبری جامعه و نگرش در احوال مردمان را بدوش دارد و آنان را از طریق عالمان راستین دقیقاً "رهبری می‌کند و در حقیقت، امام، واسطه میان خداوند و ایشان است و آنها واسطه میان امام و خلق، خداوند اینان را پایدار بدارد، همان عالمانی را که گاه با گم‌نامی و گاه با عزت و گاهی برسبیل شهادت از دنیا رفته‌اند ولی هرگز راه خود را که رهبری آشکار شیعیان در هنگام غیبت است، از یاد نبرده‌اند و چه بسا از آنان که درین راه دشنام خلق را بجان خریده‌اند و مرگ را، و اینانند "دعوت کنندگان به خیر":

---

۱ - (تحف العقول / ۱۶۹) از امام حسین (ع) : یا علی :  
 مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَيَّ أَيُّدِي الْعُلَمَاءِ بِإِذْنِ اللَّهِ  
 وَالْأَمْنَاءِ عَلَيَّ حَلَالِهِ وَحُرَامِهِ.

ولتكن منكم امه يدعون الى الخير ياء مرون بالمعروف و  
 ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون .<sup>۱</sup>

۵- رابطه ای که میان انسان و خدایش برقرار است ،  
 رابطه‌ای نابرابر است چراکه از اینسو تنها بندگی است و  
 دستهای نیاز ، و از آنسو همه فیض است و بخشش . اما در  
 عین حال ، این بشر محتاج هرگز نتوانسته است ادعا کند  
 که شایستگی ایستادن در برابر پروردگارش را دارد ، همانطور  
 که هرگز نتوانسته مطمئن باشد که راهش صد درصد بر راه  
 حق منطبق است . پس این انسان " غیر معصوم " را نشاید  
 که مستقیماً " از معنویت بی انتهای خدائی یعنی فیض  
 الهی بهره‌گیرد . و حتی آنانکه در جامهٔ عرفان خزیده‌اند ،  
 اگر ادعا کنند که به نفس خود از ذات بی انتهایش فیض  
 ستانده‌اند سخنی به گزاف گفته‌اند چرا که شراره‌ای از  
 فیض او بر سر کوه " طور " آن می‌آورد که هوش از سرموسی  
 (ع) می‌رباید . و انسان به سختی طور کجا تواند بود ؟  
 پس ، میان خداوند و سپهر واسطه‌ای باید که همچون  
 مجرائی و ظرفی ، فیض خدا را باز گیرد و به خلق ، آنقدر  
 که لایق‌اند بنمایاند . از سوی دیگر بینش اصیل اعتقادی



و معارف حقه تنها از طریق امام معصوم است که به آدمیان میرسد، و می‌بایست که مبنا های اعتقادی تنها از این راه — راه امامان بر حق — خواسته شود که "آموختن معارف و مبانی اعتقادی از راهی جز راه امامان (ع)، برابر است با انکار ایشان." ۱

آری ایستادند پیام آوران "حق" که باید رو بسویشان داشت و

"چیست بعد از حق، مگر گمراهی...؟" ۲

۱ - امام عصر: (طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ

مُسَاوِقٌ لِانْكَارِنَا) (چهل سخن / ۲۴۷)

۲ - وَ مَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالِ (یونس / ۳۲)

# حماسه امید و انتظار

یاد امام غائب و نام او، پیوسته حماسه شجاعت آفریده است. بسیاری از نهضت های شیعه که در راه کسب حقوق پایمال شده خود بوده ازین فکر سر چشمه میگیرد. و اصولاً "انتظار یک قیام مسلحانه، بنفسه بخش موءمن جامعه را آماده انفجار نگاه میدارد و پایگاهی تشکیل میدهد برای مطالبه همه سنتهای اصیلی که تحریف شده و پایمال گشته اند، این، نه مسئله ایست که به مرور زمان در میان شیعیان ستم دیده رواج یافته باشد! — آنچنانکه برخی گفته اند — بلکه طلبیه آنها بخصوص از زمان

---

۱ — از جمله اسلام شناسان روسی نظیر پترو شفسکی در کتاب خود "اسلام در ایران"، مثل ایقان مثل آن دزد سرگردنه است که یک تخت آهنی داشت رهگذران را پس از سرقت اموالشان روی آن تخت

دهمین امام به بعد می توان مشاهده کرد . چنانکه " بیان امام عسکری (ع) در بارهء حضرت مهدی (ع) به صورت انتقادات سیاسی بر بعضی از موضوعات موجود صورت میگرفت . مثلاً " میفرمود : " وقتی قائم قیام کند دستور میدهد تا منبرها و مقصوره هائیکه در مسجد است خراب و منهدم سازند " ۱ . . . . . حکام زمان برای خود در هر محل عمومی ، یک مکان اختصاصی می ساختند تا دور از دسترس مردم باشند و بر ابهت خود بیفزایند . این مکان مخصوص را در مسجد ، " مقصوره " می گفتند - " ۲

این ، تنها بازگویی تاریخ گذشته نیست . این که میگفتند : اندیشیدن در باب مهدی (ع) یک اندیشهء

می خواباند . اگر از تخت بلندتر بودند ، از پایشان می برید و اگر کوتاهتر بودند آنقدر آنها را می کشید تا به اندازهء تخت در آیند . اینان نیز ، هر مسئله را آنقدر میکشند تا به اندازهء تخت اعتقادشان در آیند !!

۱ - مناقب . ج ۴ . ص ۵۳۶ .

۲ - سید محمد صدر . امام مهدی و غیبت صغری (ترجمه)

اصلاحی و انقلابی بزرگی است تا جائیکه به تعبیر حکومتها (امری خطرناک و وحشتناک است) که تاج و تخت و خوابگاه آنها را به لرزه در می آورد و صریحا " خود میگویند که دعوت مردم به مهدی (ع) خروج بر قانون و تمرد اساسی بر علیه دولت است، آنها در قالب زمانی خود منجمد شده است بلکه ادامه یافته و خواهد یافت .

بگذارید گذشته را رها کنیم و قدری جلوتر بیاییم . کدام تاریخدان است که قیام های مسلمانان را در قرنهای اخیر بررسی کند و به این نتیجه نرسد که در بسیاری از آنها ، محرک اصلی این فکر بوده که " باید برای پاک کردن زمین از فساد و ظلم و ایجاد زمینه مناسب برای ظهور امام عصر (ع) جنگید " ؟

به این ترتیب شیعه پیوسته خود را در حمایت " شمشیر " حضرتش داشته و بر شجاعت افزوده است . " دکتر وردی " جامعه شناس معاصر در کتاب خود " وعاظ السلاطین " ، شیعه را تشفشان خاموشی معرفی میکند که گاه گاه زمین را به لرزه در می آورد و آنرا مظهر و مرکز انقلابات اجتماعی میداند که سر نخ تمام انقلابات دنیای اسلام بطور مستقیم یا غیر مستقیم به آن

منتهی میشود. از همین روست که مخالفان اینچنین جنبش  
 ها پیوسته از سخن راندن در باب قیام او هراسیده اند و در آن  
 نهضتها که آشکارا، نامی از حضرتش در میان بوده است کوشیده  
 اند تا امید بقیام مسلحانه<sup>۱</sup> او را از میان بردارند. هم به این  
 دلیل است که هرگاه مهدی نماهای دروغین نیز قیام  
 میکردند، پیش از هر چیز سیاستهای استعماری سعی میکردند  
 اند تا که دروغین بودن ادعای او را بمردم بنمایانند. این،  
 جواب دندان شکنی است بر آنان که انتظارا امام غایبی را — که  
 انتقام مظلومان را بگیرد — عامل رکود و جمود دانسته اند.  
 درین قسمت، نقش اعتقاد اصیل شیعیان را به "منجی موعود"  
 و رعب و هراس ایجاد شده از گسترش پاد او را در سرگذشت یکی از  
 مهدی نمایان بررسی میکنیم و نیز مینگریم که چگونه دست  
 استعمار در برابر این سیل خروشان اعتقادی — نظامی، راه  
 نجات را در سلب اعتقاد مردم از آن فرد می یابد.  
 ناگفته نماند که این مسئله بعدها باز بچهء دست سیاستها شد  
 و خود ایشان به دروغ، زمینه هائی را چیدند تا مهدی نمایانی  
 از میان مردم سربر آرند و آنان را به فرمانبرداری و سکوت  
 خوانده و سرگرمشان کنند. ←

---

۱ — به نقل از: مهدی بازرگان، پیروزی حتمی، ص ۲۸.

در این قسمت، سخن از "محمد احمد" یا "مهدی سودانی" است که بیش از نیم قرن پیش در سودان بی‌خاست و "خطر بزرگی گشت"، در تحلیلی کوتاه، جنبش او را بدون در نظر گرفتن دروغین بودن ادعایش (که بحثی است دیگر) بررسی می‌کنیم. آوازهٔ مهدی بالا گرفت، تا آنجا که "دار مستتر"، شرق‌شناس یهودی‌الاصل فرانسوی ناگزیر شد که در دانشگاه سوربن پاریس برای مردمی که ازین "خطر بزرگ" به‌شگفت آمده بودند و از موضوع سردر نمی‌آوردند درس "مهدی‌شناسی" بیان کند. <sup>۲</sup> که در سهای تحریف شده‌اش خود داستانی دیگر دارد او پس از محکوم کردن خشونت‌قوای نظامی انگلستان در برابر اهالی طاعی سودان، — که ظاهراً "اینکار را برای یافتن وجهه بیشتر می‌کرده — نمیتواند آرزوی قلبی خود را پنهان کند: "با این وجود، سودان باید بروی اروپائیان باز بماند و اگر راه آن مجدداً بسته شود، برای عصر ما شرم‌آور خواهد

۱ — نمونهٔ بارز این گروه، غلام احمد قادیانی است با تعالیم آسمانیش در مورد اطاعت محض از دولت انگلستان!!

۲ — این سخنرانی، متن کتابی را تشکیل میدهد بنام: "مهدی تا قرن سیزدهم".

بود".<sup>۱</sup>

از سوئی مردم شناسان آن دیار، دریافته اند که چنین اعتقاد پشه داری با فشار نظامی خاموشی نمیگیرد و تا آثروزی که مردم به نظام حق و رهبر معصوم اعتقاد دارند محال است به تسلط باطل بر حق راضی گردند و تن به یک حکومت استعمارگر خارجی دهند:

"اما اکنون چیزی که شما با کمال اطمینان میتوانید اظهار بدارید این است که اعزام قوای انگلیسی به آن حدود، هر قدر که باشد و یک ملت اروپائی هر که باشد، هرگز نخواهد توانست تشکیلات با دوامی در سودان برقرار سازد".<sup>۲</sup>

نهضت مهدی سودانی بالا میگرفت. کار به آنجا رسید که افراد او در جنگ با کلنل هیکس "از یارده هزار سرباز او فقط سیصد نفر زخمی و نیمه جان بجا گذاردند. پس چاره کدامست؟ چگونه این قدرت را مهارتوان کرد؟ راهی نیست جز "سلب اعتقاد مردم از بین منجی":

"در واقع ممکن است که سه سال برای خسته گردانیدن مهدی - سودانی - کافی باشد... و اگر عقب بنشیند

---

۱ - دار مستتر، کتاب فوق، ص ۸۴.

۲ - کتاب مهدی... از دار مستتر، ص ۸۱.

اهل سودان خواهند گفت : مهدی حقیقی نبود و یکی از مهدی های دروغین بود . . . . " ۱

و می بینیم که آنقدر ماجرا را ادامه میدهند تا مهدی سودانی رسوا میشود و مردم از گرد او پراکنده شده او را تنها می گذارند تا آنجا که جنبش او به شکست می انجامد این نکته را باید دانست که اهمیت این جنبش ها نه بخاطر شخصیت انقلابی مهدی دروغین است ، چرا که اگر اینطور باشند ، دلیلی ندارد که پس از روشن شدن بطلان دعوی او ، دوباره قیامی و عصیان رخ دهد . و اگر فریاد " مهدی منم " سر نمی داد مسلما " بسیاری دیگر نیز می توانسته اند همچون او عصیان کنند و مردمان را گرد خود جمع آورده و مبارزه آغاز کنند . لیکن می بینیم مردمان در اینگونه نهضت ها به دور آنکس جمع می شوند که دلائلی بیشتر در مهدویت خویش ارائه کرده و خود را بیشتر در قالب امام زمان (ع) به مردم می نموده است . این نکته را میتوان بسادگی در ماجرای مهدی سودانی مشاهده کرد . او به احادیثی بر خورده بود که بر اساس آنها مهدی (ع) شبیهترین فرد به رسول خداست و حکومت



او از بسیاری جهات شبیه به حکومت پیامبر (ص) است و لذا بساط رهبری خود را به طرز مضحکی به تقلید از زمان رسول اکرم (ص) چیده بود. برای مثال زنش را "عایشه ام المؤمنین" نامیده و با طرفیانش لقب ابوبکر و عمر... میداد. و با قدری پیشتر "ابن تومرت مغربی" - از دیگر مدعیان مهدویت - نام خود را از "امغار" به "محمد" تغییر داده بود تا همنام امام غائب گردد!!

این همه نشانگر آنست که آنچه در همهء این جنبشها مشترک بوده این است که جعلگی مهدی نمایان - بجز آنها که دست قدرتها را پشت سر داشته اند - اینچنین می گفته اند: "مائیم آن رهبر معصومی که بخاطر او در رکاب او باید جهاد کنید." بگذارید این نکته را در زندگی "محمد احمد سودانی" بیابیم:

"مباشران مالیه همچنان بر مردم ستم روا میداشتند و سودان در قلق و اضطراب بود. محمد احمد هرگاه که ازین کلام صحبتی میداشت... ایشان را از خشم پروردگار می ترسانید و اظهار میکرد که خداوند فردی را برانگیزد تا فساد را به صلاح آرد و زمین را از عدل و داد پارسازد. او، مهدی موعود است. این سخن کم کم در سایر نقاط سودان پیچید و لفظ مهدی (ع) در زبانها افتاد و همینکه

دو سه تن از گوشه و کنار با هم جمع می شدند از مهدی (ع) صحبت میکردند." ۱

نادیده نباید گذاشت که بسیاری از مردمان نیز بوده اند که به مقام این مدعیان شک می برده اند لیکن خویش را دلخوش میداشته اند که شاید این زمینۀ ظهور امام زمان (ع) را فراهم سازد. و به این ترتیب به صف معتقدان ملحق می شده اند. به همین دلیل، تا کنون دیده نشده که پیروان یک مهدی نما، بخاطر اختلافات جزئی او با خصوصیات امام عصر (ع) از گرد او پراکنده شوند، اگرچه آنها را میدانسته اند. پس درین میان آنچه اصالت دارد " اعتقاد به قیام قائم منجی " است که در همه زمانها نیز بوده و هست.

و آنجا که اعتقاد به چندین مهدی دروغین، این چنین شور عظیمی برمی انگیزد و اینچنین قدرتی را میسازد، بسهولت می توان فهمید که اعتقاد اصیل شیعیان بظهور حضرت مهدی (ع) تا چه پایه نیرو آفرین و توان سازاست، چرا که در واقع همان " اعتقاد به ضرورت وجود رهبری معصوم " است. محمد عبدالله عنان در کتاب خود " تاریخ

جمعیت های سری و جنبشهای منهدم کننده"، در بیان اسرار نهضت‌های شیعه اینچنین نتیجه میگیرد که تعقیبات پیوسته شیعه از هدف خود به این ملاحظه است که عقیده دارد که باید همواره در رأس، شخصیتی قرار گیرد که معصوم باشد و تعلیماتش در هر وقت عملی گردد تا بر مردم هیچگونه ظلمی نرود.<sup>۱</sup>

آری، شیعه همواره در انتظار رهبر معصوم است تا به اطاعتش گردن نهد و با یاد او تنهال سرخ نهضتها را آبیاری میکند و درین مسیر، او را هرگز "ترسی" نیست.

"گوارا باد بر شیعیان قائم ما، آنان که در ایام غیبت انتظار ظهورش را می کشند و به هنگام ظهور، مطیع اویند، اولیای خدا همینها هستند، که نه ترسی دارند و نه اضطرابی".<sup>۲</sup>

۱ - "تاریخ جمعیت های سری و ..."، ص ۲۶، بنقل از :

"خورشید مغرب".

۲ - طُوبَى لَشِيعَةِ قَائِمِنَا الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ فِي عَيْبَتِهِ  
وَالْمُطِيعُونَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ

لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (كمال الدين / ج ۲ / ۳۵۷)

۷- "امام، امان خداست بر اهل زمین". ایگذارید با مثالی این نکته را به ذهن نزدیک کنیم. بر فرض فرزند شما کاری کرد که شما را بخشم آورد. اگر در آن لحظه میهمانی داشتید که از شما خواست از تنبیه او بگذرید و شما هم گذشتید، هیچ علتی نمی‌تواند این واقعه را تعلیل کند مگر علاقه شما به آن مهمان و احترام به خواسته اش. و این گذشت شما نه بخاطر آنست که فرزندتان مستحق بخشش بوده. یا در مثالی دیگر، اگر فرزندتان در میان کودکانی چند باشد و بخواهید به او یک هدیه بدهید یا یک خوراکی، دیگر کودکان نیز ازین لطف شما بی بهره نخواهند ماند. حال برگردیم به مثل اعلی که امام باشد علیه السلام. باید دانست که اگر خلق، از خشم خدا در امانند و از موهبت‌هایش بهره‌مند، نه بخاطر استحقاق ذاتی ایشان است، بلکه واسطه‌ای هست که از خشم خدا نگاهشان میدارد و شفاعتشان رابعهدده میگیرد. بی گمان اگر این "انسان ظلوم و جهول" بخود وا گذاشته میشد، آنچنان آتش خشمی در عرش می‌افروخت که خشک و تر را

---

۱- امام عصر (ع): اِنِّي اَمَانٌ لِاَهْلِ الْاَرْضِ (کمال الدین

با هم بسوزاند، برآستی که " اگر امام نمی بود زمین درهم  
فرو میریخت . . . . " .  
و این همه، جریان دارد اگر چه آدمیان آنرا باور  
نداشته باشند .

\*\*\*\*\*

گفته اند که از امام غائب آنچنان باید سود برد که  
از خورشید پشت ابر،<sup>۱</sup> و چه زیباست این تعبیر، چرا که  
همچون باورداشت امام، روشنائی خورشید را نیز هر کس  
بقدر روزن خانه<sup>۲</sup> خویش میگیرد و آنها که بر پنجره،  
پرده<sup>۳</sup> سیاه دارند می پندارند که امام، نیست، و نیز  
خورشید را، همه در انتظارند تا از پس ابرها بدر آید و  
درین مدت انتظار، هیچگاه " زندگی " و " فعالیت " خود  
را کنار نمی گذارند به این امید که :

بگذار خورشید بیرون بیاید آنوقت . . . . !

و :

" ای عزیز، ابر غیبت به کناری زن، تا فروغت جهان

افروزد و شعله ات سیاهی ظلمت سوزد  
که ما را و اهل ما را بیچارگی گرفته. . . . .<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

حال ببینیم مسئله رهبری ظاهری شیعه در زمان  
غیبت کبری در فرهنگ اسلامی چگونه مطرح شده است .  
بیانات ائمه (ع) بهترین مرجع برای طرح و بازگویی این  
سیستم دقیق رهبری است . " اساس و پایه این بیانات  
این است که مسلمانان باید دنباله روی ائمه (ع) بوده و  
توده ملی نباید در زمان غیبت و زمان انقطاع از رهبر  
معصوم و مصدر قانون ، از راهنمائی که تعالیم دین را به  
آنها بیاموزد و جوایمان و عقیده آنان را ارج دهد و  
اسلام آنان را برایشان تشریح نماید و آنها را بطریق  
عدل و صلاح و رضای حق بکشاند محروم بمانند " .<sup>۲</sup>  
اهل بیت (ع) در ضمن احادیث خود رهبری عامه

---

۱ - اشاره به آیه شریفه : يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا  
الضُّرُّ . . . . . یوسف / ۸۹ .

۲ - ( تاریخ غیبت صفری / ۱۸۴ )

را در زمان غیبت به علمائیکه روشنگر خط سیر و هدفهای ایشان هستند واگذار میکنند. این مفهوم را امام صادق (ع) در پاسخ فردی که سؤال میکند: اگر دو نفر از شیعیان در مالی و یا ارثی نزاع داشتند آیا می توانند به سلطان یا حاکم از طرف سلطان مراجعه کنند، کاملاً "روشن فرموده و میگوید: نمی توانند، زیرا این، رجوع به طاغوت است. پس خط مشی کلی رهبری عامه را بیان می فرماید:

"باید بنگرند هر کس از شما که حدیث ما را روایت میکند و در حرام و حلال مینگرد و احکام را می شناسد، او را به قضاوت و فرماندهی برگزینند. . . . و هرگاه فرمانی دهد که مطابق حکم ما باشد از وی بپذیرند که سرپیچی از او در حکم شرک بخداست" ۱.

و شرایط این رهبر را بتفصیل باز گفته اند ۲.

ازین فراتر نرویم و تنها بگوئیم: پذیرش اینگونه رهبری، شاید اتسان رابه "آنچه دلش میخواهد" نرساند و او را از جملهء "قدرتمندان" قرار ندهد، ولی این

۱ - وسایل الشیعه: ج ۳ کتاب قضاء، ص ۴۲۴.

۲ - برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به کتاب فقه الشیعه

کلام خداست که :

"چنین اراده کردیم که بر "ضعیفان پاک" منت

نهیم، آنان را پیشوایان گماریم و وارثیشان قرار دهیم". ۱

---

۱ - وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ  
أَعْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ . (قصص / ۵)



# درمیقات ظهور

به کجا چنین شتابان؟ ...  
دل من گرفته زینجا  
هوس سفر نداری  
ز غبار این بیابان ...؟<sup>۱</sup>

بکدام سو رو کنیم و از کدامین راه بگریزیم؟ ما که  
نه طاقت دوری از امام را داریم و نه لیاقت زیستن در  
دولت عدلش را، چگونه توانیم در رکاب حضرتش جنگید،  
یا بر غذای نا چیزش قناعت کرد؟  
چگونه شبهانخسبیم و سر بر خاک عبادت سائیم و روزها  
شهادت را در سایه شمشیرش نظاره گر باشیم؟  
لیک، در "غبار این بیابان" نیز نشاید نشستن،  
و باید "شتابان رفتن".

---

۱ - محمد رضا شفیعی کدکنی، در کوچه باغهای نیشابور.

خویش را صالح انگاشته ایم ، ولی از "صلاح" بدوریم ،  
 همچنانکه به "گناه" نزدیک ، و پنداشته ایم که امتحانی  
 نیست وای بر ما ! " آیا مردمان چنین پنداشته اند که  
 اگر گفتند ایمان آوردیم بحال خود رها خواهند گشت و  
 از آزمایش نخواهند گذشت ؟ " ۱

به ما فرصتی داده اند ، و این آزمایش ماست :  
 " به آنان فرصت دادیم تا بر گناه خود بیفزایند و آنها  
 را عذابی رسوا ساز در پیش است " . ۲

چه می اندیشیم ؟ مگر نه اینکه آنگاه که حضرتش  
 ظهور فرماید ، ما را فرمان دهد که قرآن را پیروی کنیم و  
 رسول خدا (ص) را و جانشینش علی (ع) و جانشینش  
 حسن (ع) را و . . . . .

پس چرا امروز اینچنین نباشیم و چرا درد غربت  
 امام را با پیمودن راه ثقلین<sup>۳</sup> مرهم تنهیم ؟

۱ - أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا آمَنًا وَهُمْ لَا يَفْتَنُونَ  
 (عنکبوت ص ۲) .

۲ - بقره . ص ۱۷۸

۳ - اشاره به حدیث نبوی : "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ  
 كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي . . . . ."

اینک این راه که با خلقت آغاز شد، با بعثت به اوج رسید، در غدیر جاودانه شد، و می‌رود که به دست آخرین معصوم (ع) به مقصد رسد، پیش روی ماست و ما را آموخته‌اند که چگونه راهیان این راه باشیم.

قدر امام را ندانستیم و روی از سویش تافتیم تا چشیدیم طعم تلخ غیبت را و دیدیم تیرگی دلها را، و چه زیبا گفته‌اند که "نبودن او گناه ماست".<sup>۱</sup> راستی را که گناه از ماست. مائی که می‌باید بسویش می‌رفتیم ولی ماندیم. و مگر چنین است که معلمی بدنبال شاگردانش رود تا درسشان آموزد؟

ساده‌دلان به بیراهه شدند. تن پروران به استهزاء نشستند، دشمنان زیرک از آب گل آلود ماهی گرفتند و درین میان پاکان و صالحان بهوش ماندند و امید را دامن زدند و با تاریکیها به مبارزه برخاستند و دیدیم که چگونه به همت نایبان امام، اولین قدم را بسوی حکومت عدل او بر داشتیم. اینک این وظیفه ماست که در ادامه حرکت، بکوشیم تا تهضت را جهانی سازیم و پیروزی امروز

---

۱- "عَدْمُهُ مِنَّا" . خواجه نصیرالدین طوسی . شرح تجرید قوشچی . ص ۳۷۶ . بنقل از "در فجر ساحل"

را به پیروزی نهائی حضرتش متصل سازیم . و گرنه بر سر ما نیز همان خواهد آمد که بر سر دیگر حرکت ها آمد : یک بیک سنگر را ترک خواهیم کرد و سپاه را نیز ، و فردا : "ترسم که ازین قافله جر قافله سالار نماند !"

این بار بر دوش ماست ، ما که به دروغ نام منتظر بر خود نهاده ایم درد مندانه نشسته و می نگریم دستهای را که میکوشند یاد رهبر زمانمان را آلوده کنند و از میان برگیرند و تفکر اصیل شیعی ما را به انحراف کشانند .

و نه تنها هر نیمه شعبان ، که هر روز و هر لحظه ، یادآور این مسئولیت حتمی است که از یاد برده ایم . و این مائیم که دوری ظهور را سبب شده ایم . پس بخود آئیم و نزدیکی قیام را از آنکس بخواهیم که کار ظهور را در یکشب سامان تواند داد . این بدان معنی است که برای نزدیکی فرج دعا کنیم . آنگاه که دل به قیام مؤمن شد ، دست و پا نیز آن کنند که "باید" . ازینراه ، در پنهانی امام نیز جامعه ای خواهیم داشت چون هنگام ظهور :

برای تعجیل فرج دعا کنید که این خود فرج شماست " . ۱

---

۱ - (کمال الدین ح ۲ / ۴۸۵) : فَاکْتَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ .

لیک این همه را " امید " باید ، تا بدانیم که کارمان  
بیهوده نیست . حقی است و باطلی ، و چیرگی حق بر باطل مسلم  
است ، اگر چه در واپسین روز هستی زمین باشد :

" اگر تنها یکروز از عمر زمین مانده باشد ، خداوند  
آنروز را چندان دراز گرداند تا مردی از خانواده<sup>۱</sup> مرا که  
همنام و هم کینه<sup>۲</sup> من است برانگیزد و زمین را بدست  
او از عدل و داد آکنده سازد ، آنچنانکه از ظلم و جور  
پوشده باشد " .<sup>۱</sup>

و تا آنروز باید محک ها خورد و غربالها شد ، تا  
تنها وارثان راستین زمین بجای مانند ، و " انتظار " مهلتی  
است تا بجمع این " وارثان " بپیوندیم . انتظار ، نه بان  
معناست که بانام امام قائم بپا خیزیم و بمانیم تا " دستی  
از غیب برون آید و کاری بکند " ، که در انتظار شکنج و  
درد از غربت امام نیز هست و گرفتن دست فریب خوردگان  
نیز هست و دگرگونی و قیام نیز ، که تا خود تغییر نکنیم  
خدایمان دگرگونه نخواهد ساخت .

---

۱ - (ینابیع الموده / ۴۲۶) : لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا  
يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ  
رَجُلًا مِنْ عَشْرَتِي إِسْمُهُ إِسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي . يَمْلَأُ بِهِ

تا که ساعت ظهور فرا رسد، و خویش را با دست پر  
"منتظری" یابیم که در "میقات ظهور" به "میعاد نور"  
آمده است تا "جاء الحق" را نظاره گر باشد، و "ز حق  
الباطل" را.

وانتظرو الفرج صباحا " و مساوا " ... ۱

---

الأرض قسطا " وَعَدْلًا " كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا " وَجَوْرًا " .

۱- هر صبح و شام، انتظار فرج را بکشید. غیبت نعمانی